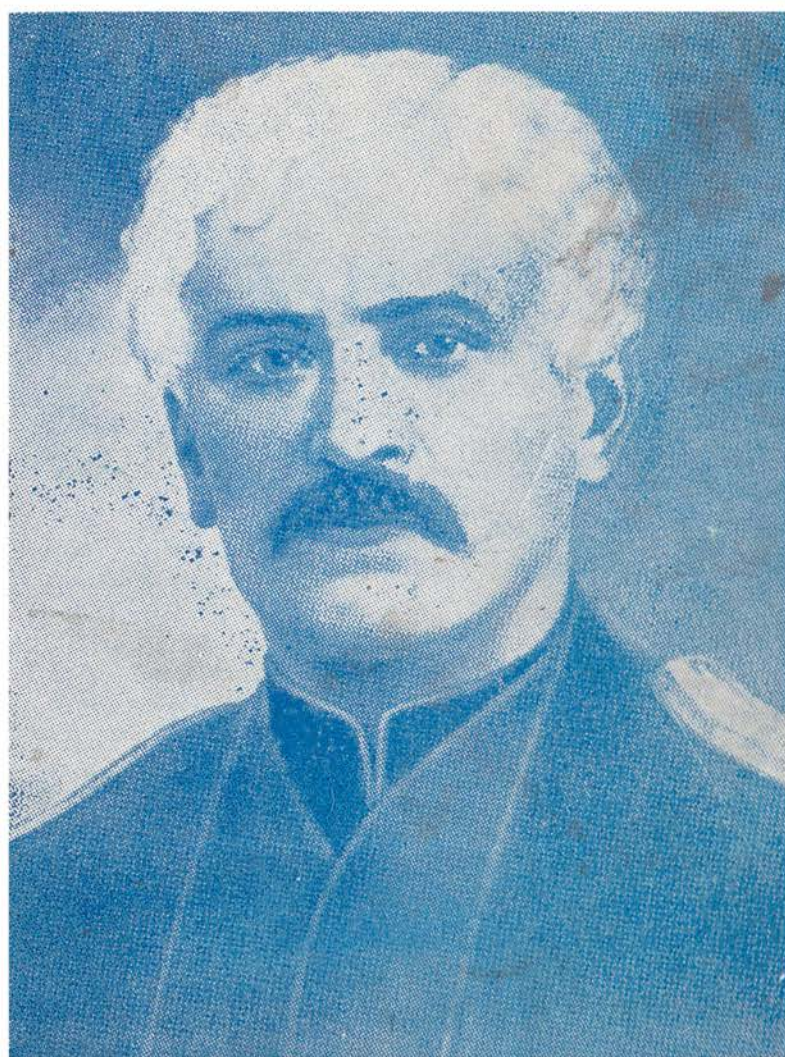


# مقالات فلسفی

## میرزا فتحعلی آخوندزاده



ویراسته‌ی

ح - صدیق

میرزا فتحعلی آخوندزاده

## مقالات فارسی

جلد دوم :

## مقالات فلسفی

ویراسته‌ی ح - صدیق

کتاب ساوالان

کتاب ساوالان

تبریز - خیابان کوروش - پاساژ علمیه ( بازارچه‌ی کتاب )

\* میرزا فتحعلی آخوندزاده

\* مقالات فارسی ( جلد دوم : مقالات فلسفی )

\* ویراسته‌ی ح . صدیق - بهار ۲۵۳۷

\* چاپ سعدی

\* صحافی لکبری

## فهرست مطالب

چند کلمه

گفتار پیرامون بینش فلسفی و اجتماعی آخوندزاده

مقاله‌ی اول

مکتوب به میرزا یوسف

مقاله‌ی دوم

جواب به هیوم

مقاله‌ی سوم

حکیم انگلیسی

مقاله‌ی چهارم

عقاید بابیه

مقاله‌ی پنجم

مناظره با علی اکبر سالیانی

## چند کلمه

---

در جلد اول این اثر که توسط انتشارات نگاه در تهران منتشر شده ، مقاله‌های فارسی میرزا فتحعلی آخوندزاده سرجناب جنبش فرهنگی آذربایجان در سده‌ی گذشته پیرامون مسایل نقد ادبی و سخن‌شناسی و استتیک همراه با مقدمه‌ی در تحلیل دیدگاه‌های ادبی این فیلسوف درج شده بود . اینک در جلد دوم این اثر که « نشر ساوالان » انتشار آنرا برعهده گرفته ، پنج مقاله‌ی فارسی دیگر وی در زمینه‌ی مسایل فلسفی چاپ می‌شود . این مقاله‌ها اول بار به دست‌یاری محمدعارفی دادشزاده در سال ۱۹۳۷ چاپ شده است . و ما آن‌ها را از جلد سوم مجموعه آثار آخوندزاده فراهم آورده‌ی هم برداشته و با تصرف در رسم‌الخط و نگارش دیگر بار چاپ می‌کنیم . گفتاری را هم که بلافاصله پس از این مقدمه‌ی کوتاه می‌آید از جلد دوم تاریخ ادبیات سه جلدی چاپ ۱۹۶۰ برگزیده به فارسی برگردانده و براین مقاله‌ها افزودیم .

ح - صدیق

گفتار پیرامون بینش فلسفی و اجتماعی

## آخوندزاده

م. ف. آخوندزاده با آثار علمی - فلسفی خویش در تاریخ اندیشه‌ی اجتماعی و فلسفی آذربایجان، راهی نو گشود و به مثابه‌ی اندیشمندی سترگ اندیش و والامنش در آسمان فرهنگ بومی درخشیدن گرفت.

جهات مثبتی که در آثار فلسفی - اجتماعی آخوندزاده که در ربع سوم سده‌ی ۱۹ پیدا شد، بیان زنده و متجسم حوادث تاریخی و جریان‌های اجتماعی آن زمان بود. آخوندزاده همپای نیروهای اجتماعی مثبت زمان، در فعالیت‌های فلسفی - اجتماعی خود، از

دستاورد‌های فرهنگ جهانی سودمی جست . همپای مرده ریگ علمی -  
فلسفی اندیشمندانی چون نظامی ، فضولی ، شبستری ، شمس تبریزی ،  
بهمنیار و میرزا شفیع با آثار و افکار بلینسکی ، دوبرولیو بوف ،  
چرنشفسکی ، فردوسی ، جلال‌الدین رومی ، عبدالرحمان جامی ،  
منتسکیو ، ولتر ، اسپینوزا ، سیسموندی نیز آشنا بوده و در آثار  
خود به تبلیغ اندیشه‌های پیشتاز آنان می‌پرداخت و منطبق بر شرایط  
تاریخی جدید ، این اندیشه‌ها را متکامل می‌ساخت . آخوندزاده در  
سایه‌ی شناخت درست از میراث فرهنگی ، نیازهای ادبی ، فلسفی و  
هنری ملل خاورمیانه را درک می‌کرد و راه تکاملی آنان را هموار  
می‌ساخت .

آنچه که آخوندزاده را با اندیشمندان گذشته یکی می‌ساخت ،  
اندیشه‌های مترقی آنان بود . جهاتی مانند ایده‌های آزادی طلبانه ،  
نظر گاهای علمی مبارزه در راه ادبیات پیشرو ، فرهنگدوستی و مانند  
آن بود .

بیشترین اهمیت آخوندزاده در آن است که به میراث علمی -  
فلسفی گذشته با نظری انتقادی می‌نگریست . این اندیشمند بزرگ  
در آثار خود به وضوح موافقت یا مخالفت خود را با این یا آن ایده و  
اندیشه بیان می‌دارد و با دانشمندان گوناگون به بحث و مجادله  
برمی‌خیزد و حقیقت را پس از مباحثه‌ی گسترده ، آشکار می‌سازد .  
جلال‌الدین رومی را که « عالمی بی‌مثل » می‌خواند ، عقیده‌ی وحدت

وجودی او را تنقید می کند. ضمن تبلیغ ایده های حسن بن محمد بزرگ امید (عملی ذکره السلام) و چارواک های هندوستان، از ایده آلیسم موجود در بینش شیخ احمد بحرینی و طبرایق شیخی و اصولی انتقاد می کند و جهات مرجع و محدود آن ها را بازمی نماید، ذیلی را که رضاقلی خان هدایت بر روضه الصغای خواندمیر نوشته، به بحث می گذارد و جهات مثبت و منفی آن را شرح می دهد.

آخوندزاده در بحث بنیادی فلسفه، و در تعیین نسبت روح به مستی و شعور به ماده، بینش عینی داشت. به نظر او ماده نخستین و شعور دومین عنصر پیدا شده است، خرد و شعور محصول این عنصر است،

---

۱ - « عقیده ی چارواک آن است که . . . چون صانع پدیدار نیست و ادراک بشری به اثبات آن محیط نیارد شد، ما را چرا بندگی امری مظنون، موهوم، بل معدوم باید کرد؟ . . . و بهر نوید جنت و راحت آن از کثرت حرص، ابلهانه دست از نعمت ها و راحت ها بازداشت؟ عاقل نقد را به نسیه ندهد. . . آنچه ظاهر نیست باور کردن آن را نشاید، ترکیب جسد موالید از عناصر اربعه است، به مقتضای طبیعت یک چند باهم تألیف پذیر شده . . . چون ترکیب متلاشی شود، معاد عنصر جز عنصر نیارد بود. بعد از تخریب کاخ نن، عروجی به برین وطن و ناز و نعیم و نزول نارو جعیم نخواهد بود. « دبستان مذاهب ص ۱۵۹ ( رک . صادق هدایت . ترانه های خیام، امیر کبیر، چاپ چهارم، ص ۴۴ ).



به طور کلی اشیاء و پدیده‌های گوناگون جهان . تظاهرات مختلف این عنصرند . « کل کاینات يك قوه‌ی واحده و كامله است ، یعنی يك وجود واحد كامل است که در کثرات لاتحصا و اشکال و انواع مختلف تظاهر می‌کند » !

برعکس عقیده‌ی خلقت خالق الساعه‌ی کاینات ، آخوندزاده معتقد است که به دو جز و عمده‌ی « واجب الوجود » و « ممکن الوجود » تقسیم نمی‌شود و کاینات « تحت قانون خود » و بر اساس قوانین اندرونی‌ی خویش پیدا شده تکامل یافته است . منشاء و آغاز و موجودیت و انجام کاینات به نیروی خارج از آن وابسته نیست ، « این وجود واحد خالق نیز خود اوست ، مخلوق نیز » <sup>۱</sup> . در برابر آکنوستیسیسم هیوم<sup>۲</sup> واقعیت عینی علیت را باز می‌نماید و می‌گوید : « اشیا در ماهیت و اصل خود محتاج علت نیستند » <sup>۳</sup> و نشان می‌دهد که بیرون از وجود عینی دنبال علت گشتن بی‌معناست .

با تصدیق موجودیت عینی جهان مادی ، در جایی خود را هم عقیده با شمس تبریزی ، جلال‌الدین رومی و اسپینوزا که معتقد به « وحدت وجود » بودند ، می‌داند و می‌گوید که در طبیعت واحد در

---

۱ - کلیات آثار آخوندزاده ، ج ۲ ، باکو ۱۹۵۱ ، ص ۶۰ .

۲ - همان ، ص ۶۲ .

۳ - همان ، ص ۱۵۶ .

تظاهر جزءها از کل « قانون پذیری عینی حکم فرماست ، دراین جا  
« نه کل صاحب اختیار است ، نه جزء »<sup>۱</sup> . ولی درعین حال ، جهات  
محدود و پندارگرایی « وحدت وجود » را به وضوح باز می نماید و  
وحدت وجودی مادی اسپینوزا را برتر می شمارد .

آخوندزاده جهان مادی را ابدی و بی انجام می داند و پیرامون  
مقولات زمان و مکان نیز از نقطه‌ی نظر مادی سخن می گوید . به  
نظر او ، زمان و مکان اشکال وجودی عینی از ماده و خاصیت آن  
هستند . زمان از مقضیات آن ( = جهان مادی ) و مکان کیفیت آن  
است<sup>۲</sup> . « ذراتی » که جهان مادی را تشکیل داده اند ، هیچ گاه  
نابود نمی شوند ، اتحاد یا جدایی آنها علتی منطبق بر قانون است که  
در معنای دگرگونی آنهاست .

نظریه‌ی « ادراک » آخوندزاده بر اساس وجود عینی ماده در  
فلسفه بنیاد می گیرد . در این مورد ، وی فیلسوف ماده گرای سنسو -  
آلیست است که یگانه منبع ادراک را در عالم خارجی می جوید و  
نشان می دهد که این جهان بیرونی با اعضاء انسان قابل حس است ؛  
و در روند ادراک ، خرد نقش اساسی دارد .

منشا ادیان ، تکامل تاریخی آنها و طریق و مذاهب گوناگون

---

۱ - همان ، ص ۶۷ .

۲ - همان ، ص ۶۱ .

اسلام و دیگر ادیان ، تا انجام زندگی آخوندزاده درمد نظر و تدقیق او بود . آخوندزاده در پژوهش‌هایی که پیرامون ادیان گوناگون جهان از بت‌پرستی و چندخدایی تا یکتاپرستی کرده ، همه‌ی آثار فلسفی شرق ، غرب و روسیه را از نظر گذرانیده بود . در میان منابع مورد تحقیق وی به انواع آثار فلسفی خواه آثار فیلسوفان مادی و خواه کتابهایی نظیر « زینة المجالس ، مجدالدین حسین ، «مصائب الابرار» و «حق‌الیقین» مجلسی ، «تفسیر کبیر» فخرالدین رازی و جز این‌ها برخورد می‌کنیم . آخوندزاده به آیات قرآنی نیز استناد می‌کند و با منطقی استوار و مستدل عقاید خود را به ثبوت می‌رساند .

آخوندزاده دشمن و تضاد میان علم و خرافات را گام به گام می‌نمایاند : « سهو و خطای ما در فیرق نهادن میان حق و باطل و راست از ناراست تا کنون از آن جهت است که ما همیشه دو قضیه‌ی متضاد را در هم آمیخته‌ایم و به مثابه‌ی قضیه‌ی واحد انگاشته‌ایم . در حالی که این دو قضیه از هم جدا هستند . یکی علم است و دیگری اعتقاد<sup>۱</sup> . آخوندزاده نه تنها دشمنی میان علم و خرافات را نشان می‌دهد ، بل ثابت می‌کند که « همه‌ی طریق و مذاهب باطله » در دست استثمارگران به وسیله‌ی برای ساقط کردن مردم از مستی بدل شده‌اند تا اشغالگران بتوانند ثروت مادی و معنوی مردم را غارت

---

۱ - همان ، ص ۱۲۶ .

کنند و به یغما بپیرند .

آخوندزاده به ضرورت مبارزه با خرافات تأکید دارد و می گوید که اگر انسان پیرامون پدیده های طبیعت تصور علمی و عمیق نداشته باشد ، باور او به خرافات ، معجزه و اعتقادات پوچ و بی اساس نیرو خواهد گرفت ؛ از این رو باید با آموختن علوم طبیعی ، فیزیک ، شیمی و جز این ها قانون پذیری پدیده ها و ماهیت جهان مادی را به درستی شناخت و از چنگال خرافه ها خود را رها کرد .

آخوندزاده به تعلیمات چارواک های هند<sup>۱</sup> رغبت زیادی نشان می دهد . چارواکها می گفتند که « بوجود صانع دلیل قاطع و برهان واضح نیست<sup>۲</sup> ؛ هر چه که ظاهر نیست ، شایسته ی باور نیست . در جایی از علی ذکره السلام و از نامه ی او که به نجم الدین رودباری از علمای اسلامیه فرستاده سخن می گوید : « صانع ، منسوب و مظنون ظن شماست » .

نظریه ها و دانش آخوندزاده ، نه تنها در آذربایجان ، بل که در تاریخ فلسفه ی سرتاسر مشرق زمین اهمیتی بسزا داشت . آخوندزاده از اندیشمندان والامقامی است که تیشه بردیشه ی خرافات زده اند . ماده گرایی آخوندزاده نیز ، مانند دیگر ماده گراییان پیش

---

۱ - نك م . روی : « تاریخ فلسفه هند ، مسکو : ۱۹۵۸ .

۲ - کلیات آثار ، ج ۲ ، پیشین ، ص ۷۹ .

از زمان ما ، ماهیت متافیزیکی دارد . ملاحظات او پیرامون اشکال حرکتی ماده ، نظام ادراک ، راه از میان برداشتن خرافات و جزاینها مثال بارزی براین مدعاست . در مناسبت خود بر مسالهی تکامل در طبیعت تحت تأثیر ماده گرایی مکانیکی است . به نظر او تکامل عبارت از افزایش یا کاهش کمیت و بازسازی آن است .

آخوندزاده در بحث از مسایل اجتماعی نیز - چنان که در خلاقیت هنری - آزادی خواه و فرهنگدوست است . مسایل مهمی که در نمایشنامه نویسی و نثر او مطرح می شد ، در آثار فلسفی - اجتماعی اش نیز راه تکامل می پذیرد . او در این آثار مناسبت خود را با بسیاری از مسایل اجتماعی دهه ی هفتم و هشتم بیان داشته است . برای مثال چنان که در نمایشنامه های رئالیست خود که در سال های ۵۶ - ۱۸۵۰ نوشته و در داستان « ستارگان فریب خورده » طرز زندگی طفیلی و مفتخوارانه و نابرابری اقتصادی - سیاسی را بلایی بزرگ می انگارد ، در آثار اجتماعی - سیاسی و فلسفی خود نیز همین مسایل را به بحث می گذارد و از برخی جهات دیدگاه آزادی طلبانه و مبارزه جویانه ی خود را آشکار می سازد .

آخوندزاده در آثار فلسفی - سیاسی خود ، بیانی خاص دارد و بر اصول مبارزه متکی است و آن چنان است که فجایع و ناکاستی های کشورهای خارجی را - نه روسیه را که تبعه ی آن بود - افشاء می کند و ایده های آزادی طلبانه را کم و بیش به صراحت تبلیغ

می‌کند. کاربرد این اصول در نجات اواز «تهلکه» کمک می‌کند. و تعمیم ایده‌های تبلیغی و کسب معنای عظیمی را سبب شده است، و این خود نشان دهنده‌ی آن است که آخوندزاده در راه مبارزه صاحب مهارت بود. در شمال ایران و هندوستان، نه تنها اوضاع اجتماعی آن کشورها و سرزمین مادری خود را انتقاد می‌کرد، بل که مسایلی مهم برای «سرتاسر قطعه‌ی آسیا» و همه‌ی ملل مظلومی که «آرزوی زندگی سعادتبار و سرافراز» داشتند، مطرح می‌سازد.

در ربع سوم سده‌ی ۱۹ ایده‌های اجتماعی - سیاسی آخوندزاده تحت شرایط تاریخی کشورهای مشرق زمین، راه تکاملی درازی پیمود. این راه، راه پیچیده‌ی اندیشگی بود که آخوندزاده را از آرزو و طلب فرمانروای عادل ناباور به جنبش‌های بنیادی اجتماعی کشاند<sup>۱</sup>.

در نامه‌یی که در سوم مارس ۱۸۷۲ به میرزا یوسف‌خان نوشته علاقه‌ی خود را به مسایل<sup>۲</sup> اجتماعی - تاریخی ایران، ترکیه، هندوستان و کشورهای شرقی بیان داشته است: در این نامه او از انتقال ایده‌های مغرب زمین به آسیا انتقاد می‌کند و می‌نویسد: «دلایلی که برای ثبوت اندیشه‌های خود آورده‌اید، همه محصول فکر فرنگی است. شما فکر می‌کنید که با اقتباس از آن می‌توانید به مقصود خود نایل شوید. ولی... با تقلید از اندیشه‌های دیگران نتیجه‌یی عاید

---

۱ - احمدوف، «م. ف. آخوندوف»، باکو، ۱۹۵۸.

نمی‌شود»<sup>۱</sup>.

در «ستارگان فریب خورده» که محصول دهه‌ی ششم است، آخوندزاده معتقد است که می‌توان نابرابری‌های اجتماعی را به وسیله‌ی صلح پایان بخشید. آخوندزاده از این جهت با اسلاف خود هم اندیشه است. آخوندزاده با خلق تمثال فرمانروای خردمند و دادگر، سنت نظامی و فضولی، سلف‌های خود را به طور خلاقانه‌ی ادامه بخشیده است. ولی قهرمان مثبت آخوندزاده با نیازهای زمان منطبق شده و در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، مالی، فرهنگی، دادگستری و جز این‌ها، ایده‌های اجتماعی شاعران کلاسیکی چون نظامی و فضولی را به مرحله‌ی والایی سوق داده است.

البته درست است که در «ستارگان فریب خورده» از نیروی توده‌های مردم و شرکت آنان در زندگی سیاسی بحثی به میان نمی‌آید ولی تمایل عمیق آخوندزاده به یوسف سراج، نشانگر اندیشه‌ی ژرف او پیرامون سر نوشت و منافع مردم است. گرچه هنوز نمی‌تواند راه‌هایی درست و بجایی پیش‌نهاد کند، ولی عناصری در اندیشه‌اش است که بعدها با تکامل و اخذ نیرو به جهاتی مترقی و مثبت بدل می‌شوند.

تکامل تاریخی در میان ملل مسلمان و از آن میان در آذربایجان

---

۱ - کلیات آثار، ج ۳، ۱۹۵۵، ص ۱۹۶.

در سده‌های ۶ و ۷، سبب شد که در میهن آخوندزاده فتودالیسم سقوط کند و جریانات اجتماعی گسترش یابد. حوادثی مانند عصیان «زاقاتالا» در سال ۱۸۶۳ و نیز ظهور خادمان فرهنگ و ادب سبب گسترش بینش اجتماعی آخوندزاده شد. همچنین نهضت‌های دمکراسی ایران، جریان‌های «تنظیمات» در ترکیه، مبارزه برضد سلطان عبدالمجید، شورش‌های توده‌یی در هندوستان و جزاین‌ها از عواملی بود که مورد دقت آخوندزاده و تکامل بینش اجتماعی او می‌باشد. تأثیر اندیشه‌ی اجتماعی جریان‌های دمکراتیک که به رهبری چرنشفسکی، دربرولیو بوف و شچدرین پامی گرفت، در شکل‌پذیری اندیشگی او مشهود است.

در «نامه‌های کمال‌الدوله» که تظاهر والای بینش اوست، برای پیشرفت اجتماع باورهای پیشتازتر از اعتقاد به فرمانروای دادگر دارد. این موضوع از مقدمه اثر گرفته درسراسر آن می‌شود عیان دید. آخوندزاده در این اثر می‌گوید که اگر درجهان دگرگونی بنیادی ایجاد نشود، «تساوی و برابری انسان‌ها افسانه خواهد بود»<sup>۱</sup>.

در نامه‌ی دومی کمال‌الدوله این دیدگاه به وضوح شرح شده است. در این جا آخوندزاده به صراحت مسأله‌ی «آزادی» را مطرح

---

۱ - کلیات آخوندزاده، ج ۲، ۱۹۵۱، ص ۰۳.



می‌کند، و ملاحظات جسارت‌آمیز خود را بیان می‌سازد: «آزادی مطلق دو گونه است: نخستین آزادی روحانی که متشرعان از دست ما گرفته‌اند و ما را عبد و بنده‌ی شریعت ساخته‌اند... دومی آزادی جسمانی که فرمانروایان دسپوت ما را از آن محروم کرده‌اند، ما را... مجبور به انجام انواع تکالیف سنگین ساخته‌اند. ما در این ماده، عبد بی‌حقوق ستمگران و بنده‌ی ذلیل آنان و محروم از نعمت آزادی شده‌ایم»<sup>۱</sup>.

به نظر آخوندزاده در اجتماع به علت تحکم اسارت به جای «آزادی مطلق» برابری اقتصادی و سیاسی آرزویی بیش نخواهد بود و انسان‌های نادار و کارگر در نیاز مبرم و عذاب و مشقت شدید زندگی خواهند سپرد و مشتری استثمارگر در ناز و نعمت خواهند بود. نامه‌هایی که جلال‌الدوله به دوست خود کمال‌الدوله نوشته است، سرشار از این گونه تصویرهای وحشت‌زا از جامعه‌ی آن روزی ایران است. «حیف بر تو ای ایران!... خاک تو خراب است و اهل تو نادار و از دنیای تمدن بی‌خبر و محروم از آزادی، و شاه تو مستبد است»<sup>۲</sup>. و تأثیر ستم مستبد و زور خرافات متشرعان باعث ضعف و ناتوانی تو

---

۱ - کلیات آثار آخوندزاده، ج ۲، باکو ۱۹۵۱: ص ۳۲.

۲ - اشاره به عهدناصری.

شده است .<sup>۱</sup> «

« راهها خراب ، قریه‌ها ویران ، شهرها بی رونق و کوجه‌ها بی اندام است . . . » همه‌جا « سنگینی بردوش فقر است » .  
ماموران مالیاتی در هر قدم بی نوایان را « شکنجه می‌دهند » .  
« مردم دیگر گرسنه و نادان و بی‌سوادند . . . در هر جا سربازان آبی‌پوش جلوشان را می‌گیرند می‌گویند : « من هیزم جمع نمی‌کنم ، آب نمی‌آورم ، شخم نمی‌زنم ، درو نمی‌کنم ، مفت می‌خورم ، مفت می‌گردم . . . برای پادشاه مالیات جمع کن ، برای فقرا فطره و زکات بده ، قربانی کن . . . »<sup>۲</sup> .

بدین گونه آخوندزاده احوال تلخناك مردمان کشورهای مشرق زمین را که تحت استبداد قنودالی و سروری خرافه‌پرستان بودند ، تصویر کرده و اعتراض آتشین خود را بیان داشته است .  
ولی آخوندزاده به اعتراض و انتقاد اکتفا نمی‌کند و در باره‌ی سرنوشت آتی مردم مشرق زمین نیز اندیشه می‌کند . تا حد ممکن انسان‌های خردمند ، ماهر و ستیزه‌جوی مشرق‌زمین را به مبارزه در راه کسب « آزادی مطلق » و برابری به بسیج می‌طلبد . در ملاحظات « نامه‌های کمال‌الدوله » می‌گوید :

---

۱ - کلیات آثار ، ج ۲ ، ۱۹۵۱ ، ص ۳۲ .

۲ - همان ، ص ۲۲ .

« دیگر اجمالا در حق مصنف . . . دوستدار وطن و محب ملت ، . . . می خواهد که در مزرع ضمیر ملت او نیز تخم غیرت و ناموس و ملت دوستی و وطن پرستی و عدالت و مساوات کاشته شود و نفاق مبدل به انفاق گردد و ذلت و فقر از میان ملتش رفع شده ، ثروت و مکنت برای او روی آورد . . . »<sup>۱</sup>

اکنون دیگر آخوندزاده ، به خلاف دهه‌ی ششم ، تحقق ایده‌آل‌های اجتماعی خود را مشروط می‌کند .

در « مکتوبات » معتقد می‌شود به این که ظلم و ستم ، مگر با اتحاد و همبستگی عمیق توده‌های مردم ، از جهان ریشه کن نخواهد شد . در جایی می‌پرسد : « . . . اینان چرا باید سزاوار این واقعیت باشند ؟ آیا از جان و مال ما حمایت می‌کنند ؟ نه ! . . . آیا برای ما شفاخانه و مدرسه بنا می‌کنند ؟ نه ! به تجارت و کسب مارونق می‌بخشد ؟ نه ! پس وجود اینان برای چه لازم است ؟<sup>۲</sup> در جای دیگر به روشنی می‌گوید : « ای اهل ایران ، اگر از نشئه‌ی آزادیت و حقوق انسانیت خبردار بودی ، متحمل این نوع عبودیت و رذالت نمی‌شدی . . . تو در عدد و استطاعت به مراتب از مستبد فزونی‌تر .

---

۱ - همان ، ص ۱۱۹ .

۲ - کلیات آثار ، ج ۲ ص ۳۹ .

هستی . فقط به يك جهتی و يك دلی احتیاج داری <sup>۱</sup> .

این دیده گاهها ، نشانگر تكامل بینش اجتماعی آخوندزاده است . در جاهای دیگر ، باز از نفرت ستمدیدگان نسب به ستمگران سخن می گوید .

نویسنده حكومتی مانند حكومت مشروطه ای انگلستان آن زمان را آرزو می كرد . می خواست كه مملكت زیر نظر پادشاه و به دست دو مجلس ( مجلس « رعایا » و مجلس نجبا » اداره شود ) و خود پادشاه نیز « باملت یكدل و یكك جهت باشد » و « به خاطر منافع ملت سلطنت كند » و « قوانین را با دخالت ملت تدوین كند » ، « مردم او را بر گزیده ی خود بشناسند و دوست داشته باشند و . . . وجود او را باعث امن و آسایش و موجب عدالت و سعادت دانند » <sup>۲</sup> .

آخوندزاده در باره ی اجتماع انسانی نیز سخن می گوید . و نشان می دهد كه در زمینه های گوناگون دانش مانند حقوق دانی ، فرهنگ ، تاریخ ، ادبیات ، اطلاق ، علوم طبیعی ، پزشکی ، زیبایی-شنایی و جزاینها سررشته دارد . در مورد دهها مسأله ی تاریخی و فرهنگی مانند تاریخ ایران باستان ، مجموعه قوانین پارسیان تحت نام « پیمان فرهنگ » ، عكس العمل فردوسی در برابر اشغالگران

---

۱ - همان ، ص ۳۳ - ۳۲ .

۲ - همان ، ص ۳۹ - ۳۸ .

عرب ، نقایص و کاستی های جامعه ی ایرانی و جریان های گوناگون دینی ، سیاسی و فلسفی سخن می گوید : و از این راه اول این که نشان می دهد که کشورهای مسلمان آن عهد در کدام زمینه ها از فرهنگیان کشورهای پیشرفته ی جهان عقب مانده اند ، دیگر این که دانش و فلسفه ی زمان خود را تبلیغ می کند و سوم این که برای جامعه ی عمل پوشاندن به آرزوهای اجتماعی سیاسی خود راه های عملی و عینی پیش نهاد می کند .

آخوندزاده اصولاً سخنان خود را در هاله ای از انتقاد بیان می کند هدف تنقید او ، اصول اداره ی مستبدانه ، خرافه پیروستی ، عقب ماندگی فرهنگی و جز این هاست .

به اعتراض می پرسد : تا کی اصول اداره ی استبداد و تضییقات در مشرق زمین حکم فرما خواهد بود ؟ ارباب ها سر خواهند برید ، چشم در خواهند آورد ، قانون معینی در عدلیه ها نخواهد بود و تا کی مردم مشرق زمین از لحاظ صنعت و تکنیک عقب مانده خواهند بود و دانش ها اهمیت خود را خواهند باخت ، حفظ الصحه در روستاها و شهرها رهایت نخواهد شد و . . . ؟

آخوندزاده پیرامون عقب ماندگی . ملل مشرق زمین اندیشه می کند و به دشمنان این ملتها ، مخصوصاً استثمارگران انگلیسی نفرین می بارد . آخوندزاده با جریانات آزادی طلبانه در هندوستان وابستگی قلبی داشت . یکی از دانشمندان آلمان در سده ی پیشین که

جریانات اجتماعی هند در زمان زندگی او رخ داد، گفته است: « با گذشت زمان، حقایق دیگری برملا خواهد شد و «جان بولل» ناگزیر خواهد شد اعتراف کند که این حادثه جنک نیست، بلکه عصبانی ملیست». آخوندزاده نیز خود نوشته است:

« بر همه‌ی جهانیان روشن است که انگلیس چه رفتاری با اهالی هندوستان کرد. مگر... انگلیس با اهل هندوستان بهتر از «دسپوت»<sup>۱</sup> معامله کرد؟ باز هزار رحمت به دسپوت! ».

آخوندزاده میان اندیشه در باره‌ی مسایل مبارزه با خرافات و روش حکومت فتووالی با اندیشه‌های مترقی علی‌زکریا السلام، وابستگی ایجاد می‌کند. در «ملحقات نسخه‌ی کمال‌الدوله» می‌گوید که: « حرف مصنف این است که دین اسلام بنا بر تقاضای عصر و اوضاع زمانه بر پراتستانتیسیم محتاج است. پراتستانتیزم کامل موافق شروط بروقره و سیلوپلیزاسیون متضمن آزادی و مساوات حقوقیه‌ی هر دو نوع بشر مخفف دسپوتیزم سلاطین مشرقیه در ضمن تنظیمات حکیمانه و مقرر و چوب سواد در کل افراد اسلام زکورا و اناناً،<sup>۲</sup>.

تعالیم علی‌زکریا السلام که آخوندزاده از آن به «پراتستانتیزم»

---

۱- دسپوت: مستبد، خودکامه، این واژه در نوشته‌های آخوندزاده

به عنوان خودکامگی هم به کار می‌رفت.

۲- همان، ص ۱۳۱.

تعبیر می‌کند، جنبش علیه فتوایسوم و سنت کاتولیکی خرافه‌پرستی به شمار است که با ویژگی‌های شرقی، از پراستانتیزم مغرب زمین تفاوت بنیادی دارد. او، علی‌زکرةالسلام را که در سال ۵۵۹ هـ. (۱۱۶۳/۴ م.) پس از مرگ پدر خود به حکومت رسید، چنین معرفی می‌کند: «علی‌زکرةالسلام بسیار پاك دامن بود... در حق کسی ظلم و تعدی را روا نمی‌دید و هرگز بر قتل نفوس و بر شکنجه و تعذیب مردم فرمان نمی‌داد و شغلش متصل مصروف بر آسایش و رفاهیت رعایا بود و مجالش با حکما و علما و فضلا انعقاد می‌یافت و در ترویج علوم و تربیت نوع بشر به امکان اهتمام می‌ورزید...»<sup>۱</sup> به نظر آخوندزاده تعلیمات و عقاید علی‌زکرةالسلام با باورها و فلسفه‌ی چارواک‌ها نزدیکی داشت و بر فلسفه‌ی علمی بنیان می‌گرفت؟ می‌گفت: عالم قدیم است و زمان نامتناهی...

علی‌زکرةالسلام به عنوان اندیشمند در مسایل سیاسی-اجتماعی، کسی بود که از منافع مردم دفاع می‌کرد، با ظلم و ستم دشمنی می‌نمود، دنبال اصلاحات می‌افتاد، زنان را با مردان به یک چشم می‌نگریست و می‌خواست که آنان نیز با سواد و با فرهنگ باشند. آخوندزاده می‌گوید که علی‌زکرةالسلام چندین سال پیش از جنبش پراستانتیزم اروپا، به پاخواست: «آفرین بر توای علی‌زکرةالسلام

---

۱ - همان، ص ۲۷۳.

که در مدت تاریخ هجرت پادشاهی اعقل و حکیم و فاضل و صاحب همت و صاحب عزم در میان اسلام پیدا نشد که این ملت را به سیویلیزاسیون سوق دهد و از حماقت و جهالت و بدبختی آزادسازد،<sup>۱</sup> بدین گونه آخوندزاده که در دهه‌ی هفتم سده‌ی پیشین ایده‌های آزادی‌پیشه‌تازی عنوان می‌کرد، از سویی به نابودی مطلقیت و خودکامگی می‌اندیشید و از سوی دیگر به تبلیغ مبارزه در راه حصول پارلمانتاریزم بورژوازی و پیرانستانتیزم مترقی آن زمان می‌پرداخت. از آنجا که این اندیشمند و الا جای گاهی نمی‌توانست اندیشه‌های مترقی خود را بر نیازهای زمان منطبق کند، ناگزیر قادر به شناخت راه‌های درست و علمی نبود کردن نابرابری‌ها و دستمگری‌ها و ماهیت فرسوده‌ی پدیده‌های اجتماعی نیز نبود.

حوادث و پدیده‌های اجتماعی سده‌ی هشتم، در تکامل جهان - بینی آخوندزاده نقشی عظیم داشت. اصلاحاتی که در سال ۱۸۶۱ در امپراتوری روسیه عملی شد، زندگی روستاییان را فلاکت‌بارتر ساخت و در نتیجه مبارزه‌های طبقاتی گسترش یافت. آخوندزاده گرچه در خدمت دولت روس بود، اما با روستاییان آذربایجان ارتباط داشت و به اوج گرفتن عصیان‌های آنان کمک می‌کرد.<sup>۲</sup> درجایی

---

۱ - همان، ص ۷۸.

۲ - س ۰ پ. آقایان «کرستیانسکایا فورما و آذربایجان» ، ۱۹۵۶



نوشته است که: « اکنون زمان جوشیدن اندیشه‌های سیاسی در مغزهاست. » و در نامه‌یی که به یوسف‌خان نوشته، گفته است: « به اطاعت ظاهری ننگریم، در باطن میان اهل ظلم با مردم عداوت و نفاق پنهانی موجود است. »

در این عهد، در سرتاسر روسیه، اروپای غربی، خاورمیانه و نزدیک نیز حوادثی نظیر این رخ می‌داد. دموکراتیسم انقلابی در روسیه روز به روز گسترش می‌یافت، در هندوستان قیام‌های دهقانی اوج می‌گرفت، در بالکانی جنبش‌های استقلال ملی علیه استیلاگران عثمانی تکانی به ملت می‌داد و در ایران مردم علیه امتیازهای خارجی شورش می‌کردند و غیره.

زیر تأثیر این همه حوادث مترقی و انقلابی آن عهد، بینش سیاسی - اجتماعی آخوندزاده به سرعت تکامل می‌یافت و به ایده‌های انقلابی دهه‌ی هشتم نزدیک می‌شد.

در دهه‌ی هفتم سده‌ی گذشته آخوندزاده معتقد بود که می‌توان اجتماع نابرابر و بیمارگونه را اصلاح کرد و سالم نگه داشت: « کاش کسی می‌بود و ما را از این وضعیت رهایی می‌بخشید؛ ولی این شخص ادعای پیغمبری نمی‌کرد، بلکه فیلسوف و دانشمندی می‌بود که...<sup>۱</sup> » این جا، اندیشمند و الاجای دیگر به علی‌ذکره السلام که

---

۱ - کلیات آثار، ج ۳، ۱۹۵۵، ص ۱۲۱.

« ادعای امامت » کرده بود ، باور ندارد . حل مشکلات و مسایل حیات را به عهده‌ی دانشمندان و فیلسوفان می‌گذارد .

اندیشه‌های سالیان درباری آزادی و نتیجه ندادن تبلیغات گوناگون پیرامون اصلاحات اجتماعی، آخوندزاده را به این اندیشه می‌کشاند که هیچ شخصیت تاریخی نمی‌تواند از راه اصلاحات فرهنگی و ایدئولوژیک برای مردم موهبت آزادی هدیه کند .

برای تحقق آن ، دگرگونی‌های بنیادی اجتماعی لازم می‌آید . ملل ستمدیده‌ی مشرق زمین ، نه تنها باید با رستم اجتماعی بلکه با رستم استعمارگران و مستبدان را نیز باید از دوش خود بردارند . و این را خود مردم ستمدیده و زجر کشیده می‌دانند . مردم فقط از راه دگرگون ساختن ساخت اجتماعی خواهند توانست به خوشبختی و آزادی برسند . آخوندزاده که در رساله‌ی « يك كلمه » و نیز در جاهای دیگر این اندیشه را تبلیغ کرده ، می‌نویسد : « . . . ملت باید خودش در علوم ترقی کرده ، فواید اتفاق را فهمیده و بایکدیگر یکدل و یکجهت شده ، به ظالم رجوع نموده بگوید از بساط سلطنت و حکومت گم شو ، پس از آن کونستسیون . . . خود ملت برای امور عامه و اجرای عدالت وضع کند .

به نظر آخوندزاده « تنها وقتی سعادت و غلبه نصیب اولاد بشر خواهد شد که خواه در اروپا و خواه در آسیا شعور انسان کاملاً از حبس ایدی خلاص شود و در کارها و اندیشه‌ها به جای احادیث ،

خرد انسان سندیگانه و دلیل و حاکم مطلق گردد»<sup>۱</sup>.  
در بینش اجتماعی آخوندزاده، ایده‌های سوسیالیسم تخیلی  
تیز تأثیر برجای گذاشته است. ولی از این نظر، اواز سوسیالیست‌های  
خیالپرداز مغرب زمین پیشرفته‌تر است. گرچه او نتوانسته بینش  
دموکراتیک خود را تا انجام گسترش دهد و به صورتی مکمل در  
آورد، ولی به ماهیت اصلی دیدگاه سیاسیش خللی وارد نیامده و از  
قاطعیت انقلابی آن‌ها نکاسته است.

البته گاهی مقابله با ارتجاع و مبارزه‌های توان‌فرسا، آخوندزاده  
را به یاس و ناامیدی می‌کشاند. در نامه‌های خود با سخنانی حسرت‌بار  
به «زندگی تلخ‌تر از زهر» خود اشاره می‌کند. از فتنه‌های  
مستشارالدوله سفیر ایران در ترکیه و فرانسه، از دشمنی دوایر  
حکومتی فرانسه، از نامه ننوشتن بسیاری از دوستان و از مصادره‌ی  
نامه‌ها در پستخانه‌ی روسیه و کشورهای دیگر غمگین می‌شود. در  
جائی می‌گوید: «من کسی هستم که ملت خود را دوست می‌دارم و  
جانم را در این راه فدا می‌سازم...»<sup>۲</sup>.

آخوندزاده در این دوره نیز مانند همیشه به آینده خوش‌بین  
است. به دوستان خود بارها نوشته است: «پریشان و بدبین نباشید،

---

۱ - همان، ج ۳، ص ۲۰۵،

۲ - همان، ج ۳، ص ۱۲۸.

در کار خود مردانه باشید<sup>۱</sup>» چرا که ملل مشرق زمین «از نقطه‌ی نظر قابلیت فطری اگر از ملل اروپا برتر هم نباشند، فرودتر نیستند»<sup>۲</sup>» دیسپوت خیال نکند که «مردم همیشه در غفلت خواهند بود و او چون گوسفندان بر این مردم عوام حکومت خواهند کرد. چنین نیست»<sup>۳</sup>. تنها در سایه‌ی خوش بینی است که «می‌نویسد: «سلامتی باشد، در آینده‌ی نزدیک میهنمان... به گلزار تبدیل خواهد شد...»<sup>۴</sup> آخوندزاده برای «سعادت و خوشبختی ملل مسلمان» انجام کارهای سترگی را پیش بینی می‌کرد و به دستان خود در ایران و ترکیه و آذربایجان توصیه‌های مدرکانه‌ی مفیدی می‌کرد و می‌گفت که در تربیت افراد کثیر مترقی و اندیشمند بکوشند. «... اگر ملت تربیت نشوند و همه‌ی مردم باسواد نشوند... قانون نویسی و همه‌ی زحماتی که در راه تأسیس یک حکومت جدید می‌کشیم هیچ وپوچ خواهد بود»<sup>۵</sup>.

در جایی دوست خود میرزا ملکم خان را به نوشتن آثاری

۱ - همان، ص ۱۶۸.

۲ - همان، ص ۲۲۴.

۳ - همان، ج ۲، ص ۳۸.

۴ - همان، ج ۳، ص ۲۷۵.

۵ - همان، ص ۱۵۱.

جدیدتر برمی‌انگیزد و به میرزا یوسف‌خان که سال‌ها در مراجع عدلیه‌ی ایران کار کرده بود، توصیه می‌کند که «همه‌ی کارهای عدلیه را از دست متشرعون خلاص کند»، حسن زرداری مدیر و مؤسس روزنامه‌ی «اکیچی» را با طرح‌ها و اندیشه‌های خود آشنا می‌کند، به جلال‌الدین میرزا، «شاه‌زاده‌ی آزادی خواه» در فعالیت‌های عملیش یاری می‌کند و جزاین‌ها، راه و روش مبارزه را نیز به دوستان خود می‌آموزد. در جایی به میرزا ملکم‌خان توصیه می‌کند که از استعمال واژه‌ی «پولتیکا - مولتیکا» امتزاز کند و نیز می‌نویسد که: «سعی کنیم دشمنان خود را از طریق صلح و اندرز به زانو درآوریم»<sup>۱</sup>.

در زمان آخوندزاده و پیش از او، در کشورهای مسلمان نشین، همه‌ی مسلمانان جدا از مردمان غیرمسلمان زندگی می‌کردند و از نحوه‌ی حیات و طرز اندیشه‌ی آنان ناآگاه بودند و نسبت به آنان حالت تجریدی و انتزاعی داشتند. آخوندزاده با تأسف عمیق می‌گفت که «به سبب شدت خرافه‌پرستی، غیرمسلمانان نمی‌توانند به کشور-های مسلمان نشین گام گذارند»<sup>۲</sup>، «پنداری سرتاسر جهان خارزار

---

۱ - همان، ج ۳، ص ۱۹۱.

۲ - همان، ۲، ص ۲۸۰.

و فقط شما گل هستید که در میان خارستان رویده‌اید»<sup>۱</sup>، «در نتیجه‌ی جدایی از ملل دیگر است که از آموختن علم و هنر تا حالا محروم مانده‌اید»<sup>۲</sup>. در حالی که «این دنیا آینده‌ی عبرت است». شاعران نادانی مانند «سروش» که ملل غیرمسلمان را به «حشرات» تشبیه می‌کردند، مورد نفرت آخوندزاده قرار می‌گرفتند: «وای سروش، وای سروش، وای سروش خانه خراب! این چه رسوایی است که تو بر سر ما آوردی؟!»<sup>۳</sup>

خدمت درخشان آخوندزاده در راه ترقی و کسب آزادی ملل مشرق‌زمین، سال‌ها پیش و در زمان حیات او مورد دقت و توجه بود. میرزا ملک‌خان نویسنده و متفکر اجتماعی مشهور به آخوندزاده، معلم و پیشوای خودچنین می‌نویسد: «شما پدر بزرگ مرامی بزرگ هستید. ما نیز مجاهدان ساده‌بی که در راه مرام شما مبارزه می‌کنیم»<sup>۴</sup>. میرزا نصرالله ملك المتكلمين آزادیخواه بزرگ ایران که تحت تأثیر آثار انسانی آخوندزاده بود، در جایی از اهمیت میراث این متفکر والا اندیش سخن می‌گوید و می‌نویسد: «میرزا فتحعلی

۱ -- همان، ص ۱۷۷.

۲ همان، ج ۳، ص ۶۲.

۳ -- همان، ص ۱۷۷.

۴ -- همان، ج ۳، ص ۳۰۲.

آخوندزاده نخستین هشداردهنده‌ی انقلاب مشروطیت ایران بود. آثار او در بیداری ملل ایران از خواب غفلت، نقشی مؤثرتر از صور اسرافیل داشت. این متفکر میهن دوست و مترقی و انسان نجیب، معلم و پیشوای همه‌ی ما بود<sup>۱</sup>،

---

۱ - کلیات آثار آخوندزاده، ج ۳، ۱۹۵۵، ص ۲۰.

# بخش دوم

مقاله‌های فلسفی

آخوندزاده



---

مکتوب بہ میرزا یوسف

---

سوادکاغذیست که در هشتم نو یا بر سنه‌ی ۱۸۷۵ به جناب سر تیب  
میرزا یوسف خان نایب الوزاره‌ی تبریز فلمی کرده‌ام .

### مطالعا

دیگر چند کلمه در خصوص « يك کلمه » حرف بزنیم . « يك  
کلمه » را سراپا خواندم ، کتاب بی نظیر است ، یادگار خوب است  
و نصیحت مفید است . و لیکن برای ملت مرده نوشته شده است .  
در ایران مگر کسی به نصیحت گوش می‌دهد ؟ در یورپا نیز سابقاً  
چنان خیال می‌کردند که به ظالم نصیحت باید گفت که تارك ظلم شود .  
بعد دیدند که نصیحت در مزاج ظالم اصلاً مؤثر نیست . پس خودش  
به واسطه‌ی عدم ممانعت دین در علوم ترقی کرده و باید اتفاق را  
فهمید و بایکدیگر یکدل و یکجهت شده به ظالم رجوع نموده گفت:  
از بساط سلطنت و حکومت گم شو . پس از آن کونستسیوننی را که  
شما در کتاب خودتان بیان کرده‌اید ، خود ملت برای امور عامه و  
اجرای عدالت وضع کرد .

آیا ملت شما نیز قادر است که به ظالم بگوید از بساط سلطنت  
و حکومت کم شو؟  
هرگز!

دیگر شما در باب اجرای عدالت به احکام شریعت تمسک  
کرده‌اید. خیلی خوب.

نگاه بکنیم که آیا شریعت خودش چشمه‌ی عدالت است یا نه؟  
اگر شریعت چشمه‌ی عدالت است، باید اصل اول را از اصول  
کونستسیون که مساوات در حقوق نیز درین اصل مقدور است مع  
مساوات در محاکمات مجری بدارد. مساوات در حقوق مگر مختص  
طایفه‌ی ذکور است. شریعت چه حق دارد که طایفه‌ی اناث را به  
واسطه‌ی آبه‌ی حجاب به حبس ابدی انداخته مادام‌العمر بسدبخت  
می‌کند و از نعمت حیات محروم می‌سازد و به واسطه‌ی حکم حجاب  
در حر مخانه‌ها خدمت طایفه‌ی ذکور با آلت رجولیت جایز نشده هر کس  
از ارباب استطاعت برای خدمتگذاری در حر مخانه‌ها لابد و ناچار  
طالب خرید خواجه‌ها می‌باشد. و بدین سبب شقی‌ترین مردمان برای  
منافع دنیویه اطفال معصومه را از جنس بشر خواجه کرده در ممالک  
اسلامیه می‌فروشد.

اگر آبه‌ی حجاب نازل نمی‌شد، همان اشقیای بدان عمل شنیع  
هرگز مرتکب نمی‌شدند. به علت اینکه از آن عمل دیگر حاصلی  
متصور نمی‌شد. دیگر یک نفر ذمی از یک مسلم ده تومان ادعا دارد،

مسلم منکر می‌شود. هر دو برای مرافعه پیش قاضی می‌روند، قاضی از ذمی شاهد می‌طلبد. ذمی مدعی چهار نفر ذمی دیگر از معتبرین تجار ولایت شاهد می‌آورد. قاضی شهادت آن چهار نفر ذمی معتبر را قبول نمی‌کند و از ذمی مدعی شاهد مسلم می‌خواهد. ذمی مدعی از شاهد مسلم عاجز می‌شود، بدین سبب حقیقش به هدر می‌رود و گریه - کنان و ناله زنان از محکمه‌ی قاضی بیرون شده، می‌گویند خداوند چه قانون است این چه دیوان است! . . . مساوات در محاکمات چنین می‌شود!

اگر شریعت چشمه‌ی عدالت است، باید اصل سیم را از اصول کونستتسیون که حریت شخصیه است مجری بدارد. در این صورت شریعت بیع و شرای غلام و کنیز را از بت‌پرستان و مشرکان حتی بعد از قبول اسلام نیز چرا جایز می‌دارند؟ مگر این عمل، ظلم فاحش نیست و منافی حریت نیست؟ سابقاً در یورپا نیز مسیحیان به فتوای تورات تمسک کرده بیع و شرای غلام و کنیز را از بت‌پرستان و مشرکان جایز می‌شمردند و می‌گفتند که موسی هیچ و شرای بت‌پرستان و مشرکان را مباح بلکه واجب کرده است. از آن طرف انگلیس برخاست گفت که موسی نفهمیده است. بت‌پرستان و مشرکان نیز در بشریت برادران ما هستند. به واسطه‌ی مغایرت اعتقاد نوع بشر از حقوق حریت محروم نمی‌تواند شد. پس بیع و شرای غلام و کنیز را در هر گوشه‌ی دنیای قدیم و جدید به شدت تمام قدغن کردند. حتی دولت

دومن هم درین اقرب زمان اول شرطی که باطایفه‌ی اوزبک در خیوه بسته است، این است که بیع و شرای غلام و کنیز موقوف شود و قتل نفس در اجرای سیاست ممنوع گردد.

اگر شریعت چشمه‌ی عدالت است، اصل چهارم را از اصول کونستسیون باید مجری بدارد. در این صورت الزانی و الزانیه فاجلد واکل منهما مائة «جلده» چه چیز است. یک مرد آزاد و یک زن آزاد که در قید زوجیت نباشد به رضای طرفین بایکدیگر مقاربت کرده‌اند. شریعت چه حق دارد که به هر یک از ایشان صد تازیانه می‌زند. این عمل مگر منافعی امنیت، نامه‌بسر نفوس مردم نیست و مخالف عدالت نیست؟ اگر مراد شریعت از این آیه حفظ عرض و ناموس است، این آیه در زنانی محضه مناسبت دارد.

این قانون را در حق مرد آزاد و زن آزاد مجری داشتن ظلم است. اگر ناموس آن مرد و زن از عمل ایشان به باد می‌رود، فکر آن را خود آنان بکشند. مداخله‌ی شریعت برای حفظ ناموس ایشان حریت و امنیت را از ایشان ساقط می‌کند. کدام یک عمده‌تر است، ناموس و یا حریت و امنیت؟ اگر مراد شریعت این است که از تنبیه ایشان به دیگران عبرت می‌شود، آنوقت ناموس خودشان را حفظ خواهند کرد. پس چرا در قرآن به متعه اجازت داده است؟ رضای طرفین مگر متعه نیست، دیگر چرا تنبیه می‌کند؟ اگر شریعت بگوید که متعه صیغه‌ی دارد که باید جاری بشود، یعنی مقاربت آن

مردوزن بافورما تشده است ، انصاف دهيد به جهت عدم رعايت فورما  
صد تازيانه خوردن زهي مشكل و اين ستم بزرگ است . بعد از اين  
چه حریت و چه امنیت !

ديگر در جميع كتب فقهيه در حق حضرت رسول عليه السلام  
نوشته شده است :

اذا وقع بصره على امرأة و رغب فيها و جب لزوجها ان يطلقها  
حتى نيكحها . اين مگر تعرض بر عرض مردم نيست ؟ چشمه‌ی عدالت  
مگر بايد اول خودش عدالت را بشكند .

ديگر من با عرق پيشاني پنج تومان پول كسب کرده‌ام . شريعت  
چرا حكم مي كند كه پنج يك آن را به مفتي خوران بدهم ؟ و يا صد  
تومان پول كسب کرده‌ام ، شريعت چرا حكم مي كند كه اين پول را  
با خود برداشته بروم به حج و آن را به حوايج عربهاي سیه دل و  
راه زن صرف كنم ؟ اين احكام مگر منافي امنيت نامه بر مال مردم  
نيست و تصرف در مال مردم نيست ؟ شريعت خودش در مال عامه‌ی مردم  
به واسطه‌ی وجوب خمس و حج تصرف را جايز مي داند يا وجودی كه  
نفعش هر گز به خود ملت عايد نيست . چنانكه نفع و ذكوات و فطره  
و صدقه به خود ملت عايد است . اما در امنيت مال بعض افراد مردم  
قانون « السارق والسارقة فاقطعو ايديهما » را مجري مي دارد . و آنكهي  
در جزای سرقت ربع دينار معلوم است كه سارق از عجز خود به  
كسب معاش مرتكب سرقت مي شود . وقتي كه دستش بریده شود آشكار

است که به کسب معاش عاجز تر خواهد شد. در آنوقت یا باید دوباره مرتکب سرقت شود یا از گرسنگی بمیرد. پس در حقیقت قطع ید نوعی از تهلیك يك نفس است. و آننگهی در جزای سرقت ربع دینار اگر دست سارق مقطوع نگردد و به نوع دیگر اوجزا بیابد، یحتمل توبه بکند و به وسیله بی به کسب روزی قدرت به هم رساند و از حیات خود بهره مند گردد. در دنیا هیچ نعمت عوض حیات نیست و آن را بهر جزویات به معضای عدالت تام از احرار نمی توان گرفت.

اگر شریعت چشمه ی عدالت است «ولا تقتلوا النفس التي حرام الله» خیلی خوب «الابالحق» چه چیز است؟ من به شرکی تسلط یافته ام به موجب آیه ی «فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم» باید او را بالحق بر گشته باشیم. آیا این ظلم نیست و مخالف اصل چهارم که امنیت جان است نیست؟ و اگر شرک مشترک به طبع خداوند عالم ناگوار است، بگذار عزرائیل خود را بفرستد و روح او را قبض بکند. دیگر چرا به شغل شنیع جلادی را به عهده ی من حواله می سازد و خون بی گناهی را بادست من می ریزد؟ خلاصه قتل نفس و قطع اعضا و چوب زدن صفت طوایف بر بریان و وحشیان است و شایسته ی شان الوهیت نیست. برای سیاست مجرمان و آسایش مردم در یورپا تدابیر دیگر معمول است. زیرا که به تحقیق فیلسوفان انگلیس به ثبوت رسیده است که قتل نفس دیگر نه اینکه این قسم جرم را برای آسایش دیگران رفع نمی کند، بلکه کم هم نمی کند.

پس قتل نفس درم عبث و بیهوده می شود و مقصود از آن به حصول نمی رسد . لهذا فیلسوفان برای آسایش مردم در حق قاتل سیاستی خیال کرده اند که باری موجب رفع یا قلت این قسم جرم شود . و امروز در یورپا نادر اتفاق می افتد که به قتل مجرمی فتوا داده باشد . آیا در مشرق زمین به فسخ آن آیات امکان هست ، اگر شریعت چشمه ی عدالت است ، باید اصل هفدهم را از اصول کونستتسیون مجری بدارد . من روزه نمی گیرم و نماز نمی گذارم . جزای من با خداست . شریعت چرا به من حد می زند و در حق من تعذیب و تفریر راحتی قتل را روا می داند . به هر صورت علاج کار در نصیحت کردن و وعظ گفتن و مصلحت نمودن نیست ، باید این اساس ظاهر بالکلیه از بیخ و بن بر کنده شود . مع هذا کتاب شما شایسته ی تحسین است . باری هر خواننده که فی الجمله شعور داشته باشد ، خواهد دانست که شما مطلب را فهمیده اید و دلسوزی شما ناشی از غیرت است و از وطن دوستی و ملت پرستی است . به خیال شما چنان می رسد که گویا یا بامداد احکام شریعت کونستتسیون فرانسه را در مشرق زمین مجری می تواند داشت .

حاشا و کلا ، بلکه مجال و ممتنع است . بنی امیه و بنی عباس به شریعت العهد بودند . بنای ظلم را و بنای دیسپوتی را در اسلام اول اینان گذاشتند . پس احکام شرعیه چرا اینان را از ظلم و دیسپوتی باز نداشت و از آن تاریخ تا امروز ظلم فیما بین ملت اسلام با وجود احکام



شرعیه برقرار است؟

اجرای عدالت و رفع ظلم در صورتی امکان پذیر است که در  
بالا ذکر کردم. یعنی ملت باید خودش صاحب بصیرت و صاحب علم  
شود و وسایع اتفاق و یکدلی را کسب کند بعد از آن به ظالم رجوع  
کرده بگوید از بساط سلطنت و حکومت کم شو. بعد از آن خودش  
مطابق اوضاع زمانه قانون وضع نماید و کونستتسیون بنویسد و بر آن  
عمل کند. در آن صورت ملت زندگی تازه خواهد یافت و مشرق زمین  
نظیر بهشت برین خواهد شد.

ای بابا به من چه!

نه به اشتیری سوارم، نه چو خر به زیر بارم،

نه خداوند رعیت، نه غلام شهریارم!

والله یشیمانم که این حرفها از قلم سرزد. چه کنم دیک کلمه»

رادیوم، خونم به جوش آمد، سرسام کردم، هذیان گفتم. توبه می کنم.

استغفرالله ربی واتوب الیه.

جواب به يوم

در تاریخ ۱۷۶۸ میلادی يك نفر  
حکیم انگلیسی یوم نام به علمای اسلامیة  
هند و بمبئی این مسئله حکمت را طرح  
کرده از ایشان متمنی جواب شده است  
و تا هنوز از علمای اسلام به این مسئله  
جواب شافی که از آن سکوت صحیح  
حاصل آید داده نشده است .

### مسئله اینست :

هر وجود مستلزم سبب است زیرا که هیچ وجود خود به خود  
به عرصه‌ی وجود نمی‌تواند آمد . پس این کائنات که وجود است .  
در وجود خود محتاج به سبب است و همان سبب صانع آنست .  
این عقیده است که به واسطه‌ی آن متشرعون هر ملت در مقابل  
حکما برای اثبات الوهیت استدلال می‌کنند .  
به رد این عقیده حکما جواب میدهند :  
در این صورت خود سبب نیز به حیثیتی که وجود است باید  
مستلزم سبب دیگر باشد و آن سبب دیگر نیز هکذا . علم چرا بلا انتها

و این کیفیت منافی عقل است. زیرا که به حکم عقل سلسله‌ی سبب‌ها باید در جایی توقف بکند والا تسلسل لازم می‌آید. پس به حکم عقل استدلال متشرعین در باب اینکه هر وجود باید مستلزم سبب باشد باطل است، فی الواقع سستی استدلال متشرعین در باب اثبات<sup>۵</sup> سببیت بر وجود اظهر من الشمس است.

حکما<sup>۶</sup> به متشرعین می‌گویند:

سلسله‌ی سبب‌ها یا باید بلا انتها امتداد یابد، یا باید شما در در جایی توقف بکنید و معترف باشید که وجودی از وجودها مستلزم سبب نیست.

در صورت اولی تسلسل لازم می‌آید: در صورت ثانیه سببیت بر وجود رفع می‌شود و ثابت می‌گردد که وجود بی‌سبب تواند شد. پس به‌چه دلیل ما تصدیق خواهیم کرد که همان وجود بی‌سبب خود این کائنات مرئی و محسوس است، نه وجود موهوم و مظنون که به لقب صانع معروف است<sup>۷</sup> و به چه تمسک شما ای متشرعون<sup>۸</sup> خواهید گفت که به وجود کائنات سببی باید مقدم باشد و از آنجا که به اعتقاد ما و شما در جائی توقف ناپذیر است. در آن صورت آیا تجویز خرد خرده‌دان سزاوار نیست که در وجود خود این کائنات توقف نکنیم. متشرعون از رد این اعتراض عاجز شده، ناچار جواب میدهند: ما وجود را بر دو قسم می‌دانیم: یکی از آنها ممکن الوجود است که این کائنات است و این وجود مستلزم سبب است: دیگری واجب الوجود

است که ذات جناب باریست و این وجود مستلزم سبب نیست . نعم ،  
ما از خوف تسلسل لابدیم که در جائی توقف بکنیم . پس هم در  
ممکن الوجود که این کائنات است توقف نمی کنیم . چونکه آن  
مستلزم سبب است . بلکه در واجب الوجود که جناب باریست ، توقف  
خواهیم کرد که سبب ممکن الوجود است . اما خودش مستلزم سبب  
نیست . پس بدین دلیل اثبات الوهیت او از اثبات صانع دشوارتر  
نمی شود .

این دلیل را در صورتی معتبر می توان شمرد که وجه انفصام  
وجود بر ممکن و واجب معتبر باشد . ملاحظه می کنیم که متشرعون  
به چه اعتبار وجود را بر ممکن و واجب منقسم می سازند .

متشرعون می گویند :

ماشیا را محتاج به سبب می بینیم . مثلا : نطفه محتاج به والد  
است و حبه محتاج به درخت است . پس این کاینات که مجمع اشیاست  
مستلزم سبب می باشد . در اینصورت کاینات ممکن الوجود می شود و  
توقف در آن ممتنع می گردد . بدین تصور ما حکم خواهیم کرد <sup>۱۱</sup>  
که وجودی باید بشود که مستلزم سبب نباشد و آن واجب الوجود  
است . به این معنی <sup>۱۲</sup> که در وجود خود محتاج به وجود دیگر نیست  
بلکه <sup>۱۳</sup> خودش سبب ممکن الوجود است که عبارت از این کاینات باشد  
و در این وجود واجب توقف خواهیم کرد و آن را سبب کل ماسواه  
خواهیم شمرد .

حکما<sup>۱۴</sup> این اعتقاد را بدین دلیل از درجه‌ی اعتبار ساقط می‌سازند.

ای متشرعون<sup>۱۵</sup>

اشیا در تنوعات و انتقالات خود از نوعی به نوعی و از حالتی به حالتی<sup>۲۶</sup> محتاج به سبب است، نه در ماهیت و ذات خود مثلاً نطفه و حبه در تنوع و انتقال خود از يك حالت به حالت دیگر محتاج به والد و درخت است، نه در ماهیت و ذات خود. تنازع ما در تنوعات و انتقالات نیست. مراد ما از وجود ماهیت اشیاست و این ماهیت من حیث آنها وجود ضد عدم صرف است و من حیث الكل وجود واحد و کامل و محیط است یعنی جامع ماده کثرات است و کثرات<sup>۱۷</sup> در تنوعات و انتقالات خود محتاج به یکدیگرند. پس ماهیت اشیا واجب است و کائنات که مجمع اشیاست، من حیث الماهیه ممکن الوجود نمی‌توان شمرد و محتاج به سبب نمی‌توان انگاشت و الا تسلسل در برابر چشم است و به ماهیت اشیا که وجود واحد و واجب است، عدم نه سبقت کرده است و نه خاتم خواهد شد و ماهیت اشیا نه اول دارد و نه آخر خواهد داشت. اما تنوعات و انتقالات آن در کثرات لائحقی متصل چون جزر و مد دریامرئی و مشهود است.

بعد از استماع این استدلال متشرعون از مناظره‌ی حکما خاموش و از حیرت مات و مدهوش می‌شوند.

---

حکیم انگلیسی

---

حکیم انگلیسی جان ایستوارت میل در کتاب خود که برای تفهیم حریت تصنیف کرده است می نویسد :

انسان درعالم حیوانات نوعی است که باید متصل طالب ترقی باشد و ترقی بدون آزادی خیالات امکان پذیر نیست .

نتیجه‌ی ترقی را درین روزگار سیویلیزاسیون می نامند. سیویلیزاسیون لفظ عمومیست که در ضمن آن جمیع صنایع و فنون و اقتدار دولتی و آسایش ملتی و امثال اینها از انواع و اقسام شروط مدنیت مندرج و مفهوم است . پس این قسم ترقی در صورتی امکان خواهد داشت که افراد جماعات در خیالات خودشان مقید نباشند ، بلکه هر فرد هر چه بتواند بکند و هر گاه قول او ، با فعلش در نظر سایر افراد جماعات مقبول افتد سایر افراد جماعات نیز بعد از تصور آنرا تصدیق خواهند کرد و از آن بهره‌ور خواهند شد و هر گاه مقبول نیفتد عدم



صلاحیت آنرا فرد دیگر خیال خواهد کرد و بیان خواهد ساخت .  
این رسم را کریتکا می گویند و فایدهی کریتکا در صورت آزادی  
خیال آن خواهد شد که ، عاقبت رفته رفته از تصادم اقوال و آرای  
مختلفه حق در مرکز خود قرار خواهد گرفت و در علم مدنیّت  
ترقیات ظهور خواهد کرد و اگر جماعات به افراد خودشان در خیالات  
آزادی نبخشند و ایشانرا مجبور سازند که هر چه از آبا و اجداد  
و اولیای دین ایشان مقرر است به آن اکتفا کنند و هرگز از آنها  
تجاوز نمایند و عقل خودشان را در امور مدنیّت کارگر نسازند . در  
اینصورت افراد آفتاماتند که زمین می کارند و حاصل را می دروند و  
هر عمل می کنند بدون تصور و تعقل و یا اینکه ایشان شبیه به اسبهای  
آسیابند که هر روز در دایرهی معینه گردش می نمایند و در وقت خود  
جو و گاه می خورند و آب می نوشند و می خوابند و باز بیدار می شوند  
و همان گردش دیروزی را تکرار می کنند الی انقراض عالم و این  
اسبهای بیچاره هرگز خبر ندارند که در دنیا چمنها و علفزارها و  
مرغزارها و گلزارها و چشمه ها و کوهها و دره ها هست . اگر مقید  
نمی بودند در دنیا سیر می کردند و آن موضعهای دلگشا را می دیدند  
و از نعمت زندگی بکلی مستفیض می شدند .

امروز در کره ما که این زمین است پیروان براهمهی هند و  
پیروان دین موسی و مقیدان قوانین دولتییهی ختا مانند اسبهای آسیابند  
که از تاریخ ایجاد آن ادیان و قوانین تا امروز تفاوتی در حالت ایشان

رونداده است و بعد از این نیز اگر هزاران سال بدین منوال بگذرد باز تفاوتی میان حالت نخستین و حالت آخرین این بیچارگان ظاهر نخواهد شد. بلکه می‌توان گفت که ایشان همیشه رو به تنزل هستند. به علت اینکه ترقی نوع انسان به عقل است و برای عقل این بیچارگان راه جولان بسته شده است.

اهالی یورپا نیز به واسطه تسلط پاپاها و تشدد مذهب قاتولیکی تا اواسط تاریخ میلادی مثل آن بیچارگان فوق‌الذکر بودند. و لیکن در اواسط تاریخ میلادی ارباب خیالات و حکما و فیلسوفان ظهور کردند و یوغ اطاعت پایایان را از گردن بر انداختند و بر مخالفت مذهب قاتولیکی برخاستند و ریوالیسیون، یعنی شورش کردند و گفتند که این چه معنی دارد که ما هم از صنف بشر بوده و از عقل و دانش بهره داشته خودمانرا بنده‌ی فرمان چند نفر پایایان و حواریین بی‌علم و بی‌معرفت که بعضی از ایشان ماهیگیر و گازر بود شمرده باشیم و هر گاه این گونه اشخاص عوام فریب در این عصر دوچار ما می‌شدند و ما بنا بر مراتب دانشی که داشتند ایشانرا قابل مجالس و مصاحبت خودمان نمی‌دانستیم، کجا مانده که به ایشان سرفروداوریم. خود خواننده انصاف بدهد که از ایشان کدام يك نظیر نیوتون و اوعات است؟ آیا رواست که نیوتون و اوعات و امثال این فیلسوفان از هزاران هزار ارباب خیال و محبان نوع بشر که باعث ترقی امروزی اهالی یورپا شده‌اند نسبت بدین نادانان در مقام عودیت

ایستاده ایشان را به خودشان مخدوم قرار بدهند و از فرموده‌ی ایشان خواه حق باشد خواه ناحق تجاوز را هرگز جایز ندانند .

بر فرض که بعض اقوال و احکام این ارباب دین و قوانین نسبت به حالت بشریت خالی از حسن و صلاحیت نباشد . اما چون درازگان آنها اجبار ظهور می کند و آزادی خیال مرفوع می گردد به همین سبب فقط رد آن نوع احکام مرضیه هم از واجباتست به علت اینکه منفعتی که از اذعان آنها عاید است در جنب خسارتی که از قید خیال رو خواهد داد مانند قطره ایست در جنب بر کهی آب . . .

عقاید بایه

اعتقاد باب در خصوص واجب الوجود چنین است که موجد حقیقی خالق کاینات مثل آفتاب عبارت از نور مطلق است و نورش در بعضی از افراد مخلوقات از نوع بشر همیشه تجلی تواند کرد. در آنصورت همان جسم که محل تجلی نورش شده است، نسبت به واجب الوجود مظهر است. یعنی مرآت است که نور آفتاب بر آن تجلی انداخته است. در این حال هرچه از مظهر و مرآت صادر می شود، حکم صدور از آفتاب دارد و سید محمدعلی باب مظهر و مرآت نور آفتاب بود و بعد از زوال جسمش مظهرهای دیگر ظاهر شد. از قبیل ملاحسین بشروی و ملا محمدعلی زنجانی و سید یحیی و قره العین هر یک از پی یکدیگر که مروج و مکمل دین باب بودند بعد از ایشان مظهر

و مرآت میرزا حسینعلی مازندران نیست که الان در حال حیانتست و بعد از زوال جسم او باز مظهر دیگر پیدا خواهد شد الی زمان نامتناهی و هرگز کرمی زمین از مظهر خالی نخواهد بود .

از قرار تقریر مرد سیاح که علی الظاهر مرجع دین باب به نظر می آید اگر چه اطلاع کامل از عقاید او نداشت و خودش نیز از اهل علم نبود چنین مفهوم شد که باب در خصوص عقاید خود به زبان عربی و فارسی کتابی نوشته است مسمی به بیان و بالکلیه دین اسلام را منسوخ کرده است و هر حکمش بر خلاف احکام دین اسلام است. مثلاً: اول - مرد سه تا زن می تواند گرفت . دختر برادر را و دختر خواهر را به زنی گرفتن جواز دارد و اما مرد خواهر و مادر خود را نیز مثل مجوس می تواند زن کند یا نه مرد سیاح به عدم علم این مسئله معترف شد .

دوم - آیهی حجاب که در قرآنست در بیان باب بالکلیه منسوخ شده است با تفاوت یعنی طایفه‌ی اناث نسبت به هم دینان خودشان از بابیان باید همیشه گشاده رو باشند اما نسبت به بیگانگان یعنی مغایران دین خودشان باید مستور شوند .

سیم - شرب مسکرات در بیان جایز است اما امام و حجت امروز میرزا حسینعلی به شرب مسکرات رضا نمی دهد . یعنی شرب آنرا مستحسن نمی شمارد . لکن به حرمتش صراحتاً حکم نداده است .

چهارم - ما کولات در بیان کلا حلالست حتی خوک و سگ  
و امثال آنها و هر کس هر چه دلش بخواهد می تواند خورد .

پنجم - بنا بر عقیده باب که در بیان نوشته است به هیچ یك از  
اشیا حکم نجاست نمی توان داد بلکه هر چیز طاهر است اما از پاره  
چیزها به جهت کثافت و تعفن آنها اجتناب لازم است .

ششم - شستن موضع بول و غایت به منظور لطافت امر مستحسن  
است نه به منظور اینکه این مواضع نجاست آلوده شده اند . غسل و  
وضو نیز به منظور لطافت و نظافت امر ممدوح است نه بابت وجوب  
آنها به جهت پاکی از نجاست .

هفتم - اگر مرد صاحب زن با زن اجنبی زنا کند آنوقت زنش  
ماذونست که با مرد اجنبی زنا کند در هر صورت رضای زانی و زانیه  
شرط است و زناى اجبارى حرام است .

هشتم - زنان غیر معقوده و مردان مجرد و کلای نفوس خود -  
شانند که بایکدیگر مرتکب جماع شوند به رضای طرفین و خواندن  
صیغه ی متعه فیما بین ایشان هر گز لزوم ندارد .

نهم - سلطنت کل روی زمین مخصوص آن وجود است که  
مظهر و حجت حی حساب میشود و به جهت اجرای احکامش فیما  
بین خلایق و به جهت ادارت مردم بر وفق انصاف و عدالت و بر وفق  
قانون مساوات از طرف او و کلا تعیین خواهد یافت .

دهم - روح امریست موجود اما مرئی نمی شود و اگر کسی

داخل دین باب شده از عقاید او اطلاع یابد و آنرا بپسندد ، بعد از مردن روحش به اثبات داخل میشود بدون ظرفیت جسم زمینی و اثبات مقام برگزیدگانست پاکیزه که روح در آنجا باشعور محظوظ خواهد شد . بالاتر از آنکه جسم در بهشت از ماکولات و مشروبات محظوظ تواند گردید اما اگر کسی دین باب را نپذیرد و در جهالت و غفلت بمیرد روحش داخل نفی خواهد شد که مقام ارواح منکر آنست تاریک و درین مقام تاریک سیر خواهد کرد تا اینکه در دوره دیگری یا در ادوار معتدده باز به این عالم رجوع کند و حق را بفهمد و داخل اثبات شود .

یازدهم - کل اعمال در دین باب از قبیل روزه و نماز و خمس و زکوات و حج از پیروان دین او ساقط است . اما زیارت خانه‌ای در شیراز که مسقط‌الراس باب سید علی محمد است به مستطعین پی‌روان او واجب است و قبله‌ی بایبان همین خانه حساب می‌شود . دوازدهم - آدم کشتن را و دزدیدن مال مردم را باب حرام کرده است و جهاد هم در دین او نیست . اما دفاع را واجب می‌داند . در برابر کسانی که به بایبان اذیت می‌رسانند جنگ ملامحمد علی در زنجان و ملاحسین بشروی در مازندران از بابت دفاع بوده است . هم‌چنین چوب زدن اطفال به جهت تربیت ایشان حرام است . هر کس فراخور تقاضای فطرت خود تربیت پذیر خواهد شد . چوب زدن در حالت ایشان به غیر از ضرر جانی و عقلی و قلبی اصلاً منتج فایده‌ای



نخواهد داشت

سیزدهم - تعلیم و تربیت اطفال اناثا و ذکور را از ما کدات مستحباتست .

چهاردهم - رسل سلف نیز به اعتقاد باب مظهر بوده‌اند .  
بالتفاوت یعنی بعضی از ایشان افضل و بعضی اسفل نسبت به مراتب هر يك و ادعای خاتمیت را در نبوت باب بدعت می‌شمارد و از مقتضیات هوای نفس می‌داند زیرا که تجدید و تکمیل و تنسیخ را در دین از ضروریات می‌انگارد و می‌گوید که آیا عیسی ناسخ دین موسی نشد و محمد ناسخ دین عیسی نبود و مظهران آینده را در دین مختار تکمیل و تنسیخ کرده است و عالم را هرگز خالی از مظهر پنداشته است الان مظهر حی میرزا حسینعلی بنا بر عقیده‌ی باب مختار تغییر بعض احکام اوست و مختار تزئید بعض قوانین در دینش است .  
پانزدهم - علامت علمای بایبان مثل عمامه‌ی درویش است .  
سبک نه مانند عمامه‌ی علمای اسلامیه کلفت و گنبد آسابه وزن پانزده من .

شانزدهم - از تقریر مرد سیاح مفهوم نشد که باب سیدعلی محمد خودش نیز به خوارق عادت و معجزات قایل شده باشد . اما مظهر حی میرزا حسینعلی ادعای قدرت معجزه و ادعای اظهار خوارق عادات می‌کند . لکن نه در حضور يك نفر و یادو نفر بلکه در صورتی که و کلاء کل جماعات روی زمین در يك جا جمع بشوند و تعهد بکنند

و التزام دهند که اگر او معجزه‌ای اظهار نماید آنوقت دین باب را قبول خواهند کرد. در آن صورت میرزا حسینعلی مظهر حی هر معجزه‌ای که و کلاء و جماعت بطلبند ظاهر خواهد نمود.

هفدهم - قرض دادن پول به سود زیاده بر ده يك در دین باب حرام است.

هجدهم - مراعات فقرای هم دینان بـراغنیای بایبان واجب است.

نوزدهم - عدد نوزده در عقیده‌ی بایبان شرفیتی دارد اما از چه بابت درست مفهوم نشد و ماه نوزده روز حساب می‌شود و در هر روز نوزده رکعت نماز و در هر سال نوزده روز صوم پیش ازین نسبت به عوام ظاهراً بسوده است اما الحال موقوفست و هیچ کس از بایبان مکلف به نماز و روزه نیست

---

مناظره باعلی اکبر سالیانی

---

سواد البحث الذى اوردہ پولكونيك ميرزا فتحتعلى آخوندزاده  
لاحدالعضوين فى الاردارة الروحانية القفقازية وهو آخوند ملاعلى اكبر  
الساليانى فى سنة تسعين و مأتين بعدالالف من الهجرة النبوية .  
قال البهاى فى الاربعين :

« ذهب كثير من علماء الخاصة و العامة الى بطلان العبادة اذا  
قصد بقعلها تحصيل الثواب او الخلاص من العقاب »<sup>١</sup>

---

١ - من كتاب الاربعين تأليف شيخ الاجل بهاء الدين العاملى قدس سره .  
تبصرة ذهب كثير من علماء الخاصة و العامة الى بطلان العبارة اذا



و قال الغزالي في احياء لعلوم :

الاخلاص عبادة عن نسيان العبد جميع المحفوظ و الاغراض في



قصد بفعلها تحصيل الثواب او الخلاص من العقاب. وقالوا ان هذا القصد مناف  
الاخلاص الذي هو ارادة وجه الله تعالى وحده وان من قصد ذلك فانما قصد  
جلب النفع الى نفسه و دفع الضرر عنها لا وجه الله سبحانه كما ان من عظم  
شخصاً و اثنى عليه طمعاً في ماله او خوفاً من اهانتة لا يعد مخلصاً في ذلك  
التعظيم والثناء و من بالغ في ذلك السيد الجليل صاحب المقامات والكرامات  
رضي الدين على ابن طاوس قدس الله روحه ويستفاد من كلام شيخنا الشهيد  
في قواعده انه مذهب اكثر اصحابنا رضوان الله عليهم و نقل فخر الرازي في  
تفسير الكبير اتفاق المتكلمين على ان من عبد الله لاجل الخوف من العقاب  
او الطمع في الثواب لم تصح عبادته اوردته عند تفسير قوله تعالى ادعوا ربكم  
تضرعاً و خفية و جزم في اوائل تفسير فاتحه بانه لسوق اصله لثواب الله  
او الهراپ من عقابه فسدف صلواته و من قال بان ذلك لقصد غير مفسد  
للعبادة منع خروجها به عن درجة الاخلاص و قال ان ارادة الفوز بثواب الله  
و السلامة من سخطه ليست امراً مخالفاً لارادة وجه الله سبحانه و قد قال الله  
في مقام مدح اصفيائه كانوا يسارعون في الخيرات و يدعوننا و رهبانا  
للرغبة في الثواب و الرهبة من العقاب و قال سبحانه و ادعوه خوفاً و طمعا  
و قال تعالى يا ايها الذين آمنوا اركعوا واسجدوا و اعبدوا ربكم و افعلوا  
الخير لعلكم تفلحون . اي حال كونكم راجين للفلاح اولكى تفلحوا و الفلاح



حال العبادة « مفاد قول البهائي ومفاد قول الغزالي كلاهما مناف لمعنى :  
اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم  
والالضالين. ولمعنى دعاء القنوت ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة  
حسنة و قناعذاب النار .

اذا القصد في كلتا الايتين يدل على طلب النفع لانفسنا وعلى دفع  
الضرر عنها لاناسئله من الله تعالى في الحمد هدايه طريق يوصلنا الى  
النعمة وينجيننا من الغضب كما اوصل الصالحين اليها من دون المغضوبين  
ونسئله في الدعاء القنوت حسنة في الدنيا و الآخرة و نجاة من عذاب  
النار. فيثبت من هذا بطلان العبادة من العباد صريحا لقول البهائي و  
الغزالي. وكذلك هي بتطل بمفاد قول الامام عليه السلام حيث قال .  
هلك العابدون اذا العابد يهلك بعبادة لاندنوبه لانه لا يلوط  
ولايرنى بل يعبدالله ويتهجد و من ثم لقب بالعابد و لاسبب لهلاكته



هو الفوز بالثواب نصر عليه الشيخ ابوعلی الطبرسی هذا تعاما وصل اليها عن  
كلام هولاء و للمناقشة فيه محال اما قولهم ان تلك الارادة ليست مخالفة  
لارادة وجه الله تعالى سبحانه فكلام ظاهرى قشرى اذليون البعيد من  
اطاعة المحبوب و الاتقيا واليه لمحض حبة و تحصيل رضائه وبين اطاعته  
لاغراض اخر اظهر من الشمس فى رابعة النهار و الثانية ساقطة بالكلية عن  
درجه الاعتبار عند اولى الابصار .

الا العبادة اليس هذاننا قضايين آراء الحكماء كما صرح و المتشرعين الذين يامروننا باقامة الصلوة ليلا ونهارا وبصيام شهر رمضان في كل عام . نحن نفرض من الحكماء في هذا لمقام البهائي و الغزالي والامام عليه السلام و من المتشرعين آخوند ملاعلى اكبر وامثاله . لتسهيل بيان ما نجارل و نباحث فيه فيجب اما ان يرفع هذاالتناقض ببراھين قاطعه و اما ان يرفع يده عنا ولايكلفنا بعد هذاالعبادة التي لافائده تحتها صلوة كانت او صوماً لفقدان الاخلاص واردة وجه الله تعالى مع وجودها كما اننى لست بمخلص ميسر اذا ائنية طمعاً لمراحمه و خوفا عن سخطه .

وان عجز الاخوند ملاعلى اكبر من اتيان البراهين لرفع التناقض المذكور واستمر بعد ذلك في اصراره لنا بتكليف الصلوة و الصوم فلانظيحه ابدأ . اضع المطايبية الى وقت آخر والله لا بدلى و لشيخ الاسلام صدر الادارة ان نتفكر في هذه المسئلة المشكله و نجتهد في رفع التناقض من بين الامرين المتضادين حتى نكون بصيرين في امر ديننا اذا لتناقض فيهما ظاهر في الازهان و لاحاجة لتبنيية بوجوه اخرى ويفهمه كل ذى فهم بادنى تأمل . وان قال الاخوند ملاعلى اكبر: انما الامام يريد من العابدين في هذاالموقع الذين يعبدون الله بالرياء لابتصية القلب . فنقول ادعائك لكان صحيحا ان استفادة الخصوصية من قول الامام و قوله بخلاف ذلك يقيد العمومية .

ولو اجازنى القانون الصادر عن الدولة البهية الروسية على الاداره

لروحانية العمل باحكامه لرجعت لحل هذه المسئلة الى علماء الكربلا لانهم مجتهدون والناس مقلدوهم . ومن المقلد المقلد هو الذى لا بدله ان يبلع بلا مضغ كل لقمة يامر له المجتهد ببلغها سواء كانت هذه اللقمة من الاطعمة اللذيذة او من البرزة المصفرة

انتبهوا من نوم الغفلة ايها المومنون لعلمكم تفلحون لان جيرانكم فى الجهات الاربعة قد انتبهوا طرا وارتقوا مرتقا عليا وانتم بقيتم فى ظلمة الجهل مقيدىن بقيود العبوديه و محرومين من عماء الحرية واعلموا ان رفع التناقض من بين الامرين لمتضادين منوط اما بترك قول الحكماء ، وانكار الاخلاص مطلقا . واما بترك النص فى وجود العبادة و انكار الصلوة و الصوم مطلقا فالامر فى كلا الوجهين من اصعب الامور . ولو خير نمونى فى اختيار احد الشقين لاخترت الشق الثانى و اتزكت الصلوة و الصوم و اكتفيت بمجرد الاخلاص لوجه الله تعالى فقط بشرط الاحتراز عن جميع الفسوق و الفجور و الظلم و الحيف فى حق العجزه و الضعفاء . و بشرط الاحسان و التصدق للمساكين و الفقراء . هذا هو الفحتار عند الحكماء و فيلسوفين الفرنجستان فى عصرنا لان الله تعالى مستغنى عن عبادتنا و سجدتنا و ركوعنا له و لا فائدة فيها الا تضييع الوقت و التعطيل فى المعاش لانفسنا و لعيالنا و السلام .

\* \* \*

[ صورت گفتارى كه ميرزا فتحعلى آخوندزاده درسال ١٢٩٠ هـ . به آخوند ملاعلى اكبر ساليانى يكي از اعضاى اداره ي روحانى ففجاز



فرستاده است .



« بهایی » در « اربعین » گفته است : « بنابه رأی کثیری از دانشمندان خاصه و عامه ، عبادتی که به قصد صواب و رهایی از عذاب صورت گیرد ، باطل است . »

« غزالی » نیز در « احیاء العلوم » گفته است :  
« اخلاص عبارت از فراموشی همه لذت‌ها و آرزوهای بنده به هنگام عبادت است . »

گفته‌ی بهایی و قول غزالی ، هر دو بامفهوم آیه‌ی شریفه‌ی « ما را به راه راست هدایت فرما ، راه کسانی که به آنان نعمت ارزانی داشته‌ای ، نه کسانی که خشم کرده‌ی و از گمراهان هستند » و دعای قنوت : خداوندا در دنیا و آخرت بر ما نیکی بخش و ما را از عذاب دوزخ حفظ فرما ! « متضاد است .

چرا که قصد از هر دو آیه طلب نفع شخصی و دفع ضرر از آن است . و به همین سبب در « الحمد » از خدای تعالی می‌خواهیم که ما را به راهی که نعمت در پی دارد هدایت کند نه به راهی که مغضوب خداوندی واقع شویم . چنانکه صالحین را به آن راه رهبری فرموده نه مغضوبین . و نیز در دعای قنوت نیکی دنیا و آخرت و نجات از عذاب آتش را طالبیم .

بنا براین به گفته‌ی بهایی و غزالی بطلان عبادت بندگان  
بالصراحه به اثبات می‌رسد و قول امام علیه‌السلام نیز در این جا صدق  
می‌کند .

زیرا که عبادت‌کننده ، نه تنها به دلیل گناه خود ، بلکه به خاطر  
عبادتش نیز هلاک می‌شود . مرتکب لواط و زنا نمی‌شود ، بلکه عبادت  
خدا می‌کند و تنها سبب هلاکت او نیز عبادتش است .

عجبا آیا بین آراء فیلسوفان و حکیمان چنانکه گفته شد و  
مشرعان که ما را به اقامه‌ی نماز ظهر و شام و روزه ماه مبارک  
دعوت می‌کنند تناقضی هست ؟ در این جا مقصود ما از حکیمان و  
فیلسوفان بهایی ، غزالی و امام علیه‌السلام و قصدمان از مشرعون  
آخوند ملاعلی‌اکبر و امثال اوست .

برای سهولت بیان مسأله‌ی موردمباحثه و مناقشه لازم می‌آید  
که یا این تناقض بادلایلی متقن مورد شود و یا عبادات بی‌سودی  
مانند نماز و روزه را که فقط محض اخلاص و رضای خدا انجام  
می‌گیرد ، به ما تکلیف نکنند . چنانکه با وجود این شرایط اگر  
من مثلاً به طمع مراحم يك حاکم و به دلیل ترس از قهر و غضبش ،  
او را مدح کنم ، آدم با اخلاصی نخواهم بود .

و اگر ملاعلی‌اکبر در آوردن دلیل برای رفع تناقض عاجز  
ماند ، و در تکلیف عبادات یاد شده بر ما اصرار ورزد ، ابتداً از او  
پیروی نخواهیم کرد .

شوخی را به وقت دیگری موکول می‌کنم . به خدا برای من و هم برای شیخ الاسلام صدر اداره اندیشه در این مسأله‌ی دشوار و تلاش در راه رفع این تناقض بین دو امر متضاد ، بایسته است .  
چرا که این تضاد برای ذهن‌ها آشکار است و نیازی به بیان از طریق دیگر نیست . هر آدم باشعوری با اندک تأمل می‌تواند آن را دریابد .

واگر ملا کبر گفته است که : « در این جا مقصود امام از عابدین کسانی است که ریاکارانه به عبادت می‌پردازند و دلیک و صاف ندارند ، ما نیز می‌گوئیم که : « اگر سخن سخن امام جنبه‌ی خاص می‌داشت ، سخن تو راست بود ، در حالی که علی‌رغم گفته‌ی تو ، فرمایش امام عمومیت دارد .

اگر قانون دولت بهیه‌ی روسیه در باره‌ی اداره‌ی روحانیت به من اجازه می‌داد ، برای حل این مسأله به علمای کربلا مراجعت می‌کردم ، زیرا آنان مجتهد هستند و مردم از آنان تقلید می‌کنند .  
مقلد کیست ؟

مقلد کسی است که اوامر مولای خود را خواهی لقمه‌ی لذت باشد و خواه زهر آگین ، نجویده قورت دهد .

ای مؤمنان از خواب غفلت بیدار شوید تا شاید نجات یابید ، چرا که همسایگان چهار سوی شما برخاسته‌اند و به مراحل والای بشری رسیده‌اند . در حالی که شما در تاریکی جهالت مانده‌اید و به

قید بندگی گرفتار و از نعمت آزادی محرومید و بدانید که رفع این تناقض یا به ترك سخن حکما و انکار اخلاص می انجامد و یا به ترك نص و جوب عبادت و انکار نماز و روزه منتهی می شود. و هر درجه وجه از امور مشکل است.

اگر من در قبول یکی از این دو وجه آزاد بودم، وجه دوم را می پذیرفتم و نماز و روزه را ترك می گفتم و از راه صدقه و دادن و احسان به فقراء و مساکین، و دوری از همه ی فسق و فجورها و ستم نکردن به ناتوانان و عاجزان به خداوند تعالی اخلاص می ورزیدم. و این، چیزی است که در عصر ما فیلسوفان و حکمای فرنگستان پذیرفته اند. چرا که خداوند به عبادت، سجده و تعظیم ما نیاز ندارد  
والسلام... ]

## ساوالان منتشر کرده است :

- \* آينالى
- \* آينالى - سليمان رحيم اوف.
- \* فيلسوف و دختر رختشو
- \* آدولف دي قاسينسكى
- \* مادر يك سر باز
- \* آ - پور قاسميان
- \* ديدى از نو آوري هاى حبيب ساهر
- \* ح - صديق

« میرزا فتحعلی آخوندزاده » که  
 بزرگترین اندیشمند و قهرمان تفکر و خداوند  
 سخن زمان خود بود ، باینش اجتماعی -  
 سیاسی و فلسفی ؛ و آفرینش هنری خود ،  
 مرحله‌ی کاملاً نوینی در تاریخ فرهنگ  
 آذربایجان گشود. این بزرگترین نماینده‌ی  
 جهان بینی علمی و ادبیات واقعی گرای و  
 مبارزان عهد، تأثیر مثبت و پرقوتی بر تکامل  
 ادبی زمان خود بر جای گذاشت .

